

اسکندر مقدونی

اسکندر سوم مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ پیش از میلاد) معروف به اسکندر کبیر^[۱] پادشاه مقدونیه (باسیلیس) بود. او یکی از مشهورترین اعضای سلسله آرگیاد و یکی از بزرگترین امپراتوری‌های تاریخ باستان می‌باشد. اسکندر در ۳۵۶ قبل از میلاد مسیح در "پلا" زاده شد و توسط فیلسوف مشهور یونان، ارسطو تعلیم داده شد و جانشین پدرش فیلیپ دوم مقدونی در ۳۳۶ پیش از میلاد بعد از اینکه پدرش به قتل رسید، شد و ۱۳ سال بعد در ۳۲ سالگی جان سپرد. اگرچه سلطنت و امپراتوری اسکندر زندگی کمی داشتند، اعتبار فرهنگی آن تا قرن‌ها برجا ماند. اسکندر در جنگ‌هایش به عنوان شکست‌ناپذیر شناخته شد و به عنوان موفق‌ترین فرمانده تمام زمان‌ها نامیده می‌شود.^[۲] او یکی از مشهورترین سمبل‌های باستان می‌باشد و با توانایی‌های جنگی‌اش، پیروزی‌هایش و پخش کردن فرهنگ یونان در غرب و شروع تمدن هلنستیک شناخته می‌شود.

فیلیپ با استفاده از روش‌های دیپلماسی و نظامی بیشتر شهرها و سرزمین‌های یونان را زیر تسلط مقدونیه آورده بود. بعد از مرگ فیلیپ، سلطنتی با قدرت و ارتشی باتجربه به اسکندر به ارث رسید. او با گرفتن سرلشکری یونان به موفقیت رسید و با اختیارات نظامی‌اش، نقشه‌های نظامی را برای توسعه‌هایی که توسط پدرش ناتمام مانده بود ادامه داد. او به آسیای صغیر هجوم برد و جنگ‌هایی را آغاز کرد که ده سال به طول انجامید. او به سوی سوریه، مصر، میان‌رودان، ایران و باختر لشکرکشی کرد و در جنگ‌ها پیروز شد و در همین حال او پادشاه ایران، داریوش سوم را شکست داد و بر قلمروی پادشاهی ایران غلبه کرد. او به هند تاخت و تاز کرد اما سرانجام با شورش‌گری سربازانش مجبور به عقب نشینی شد.

اسکندر در ۳۲۳ پیش از میلاد قبل از اینکه بتواند نقشه‌هایش برای حمله به شبه جزیره عربستان را عملی کند، در بابل درگذشت. در سال‌های بعد از مرگ اسکندر، جنگ‌های داخلی امپراتوری‌اش را از بین برد که نتیجه آن تشکیل چندین حکومت بود که توسط طبقه اشراف پیش برده می‌شد.

نام

اسم این پادشاه مقدونی اسکندر بود و مورخین عهد قدیم نیز چنین نوشته‌اند؛ و برخی نیز از وی به اسکندر المقدونی یاد کردند. (روم را باید بمعنی یونان یا مقدونی دانست زیرا بیزانس یا روم شرقی را در زمان ساسانیان و قرون اولیه اسلامی روم می‌گفتند). ملا هادی سبزواری (قرن ۱۳ق) اسکندر را با نام ذو القرنین قدیس یاد می‌کند.

از آنجا که در عهد قدیم میان مرسوم نبود که پادشاهان هم نام را با اعداد ترکیبی ذکر کنند، مورخین اولیه وی را اسکندر پسر فیلیپ می‌خواندند.

نَسَب

پدر اسکندر فیلیپ دوم مقدونی و مادرش الَمپِیاس دختر نه‌اوپ‌تولم پادشاه مُلس‌ها. (البته در برخی منابع اسکندرا از فرزند پدری ترک دانسته شده است)

ملس‌ها مردمی بودند یونانی زبان که در درون اپیر نزدیک دریاچه اِپِئوم‌بوتی یا ژانین کنونی سکنی گزیده بودند و پادشاهان این مردم از خانواده اِآسیدها بشمار می‌رفتند و این خانواده هم نسب خود را به آشیل پهلوان افسانه‌ای یونان در جنگ تروا میرسانید. بنابراین چون پادشاهان مقدونی عقیده داشتند که نژادشان به هرکول نیم‌رب‌النوع یونانی می‌رسد مورخین یونانی نسب اسکندر را از طرف پدر به هرکول و از طرف مادر به آشیل پهلوان داستانی میرسانند.^[۳] در داستان‌های ایرانی الَمپِیاس مادر اسکندر را ناهید نامیده‌اند.

برخی از پژوهشگران در ایران نظیر استاد بهروز، اصلان غفاری، دکتر محمد مقدم، احمد حاجی و پوران فرخزاد معتقدند در زندگینامه‌هایی که درباره اسکندر مقدونی برجای مانده است تعارض‌ها و اشتباه‌هایی وجود دارد. از جمله پوران فرخزاد در کتاب «کارنامه به دروغ» آورده است اسکندر مغانی یا اسکندر ارومی شخصی ایرانی

بوده‌است که بسیاری از اسکندرنامه‌ها که امروزه به اسکندر مقدونی نسبت داده می‌شود در واقع شرح حال او است (مثلا ساختن سد سکندر، پارسایی و بزرگواری، پی آب زندگانی گشتن).^[۴]

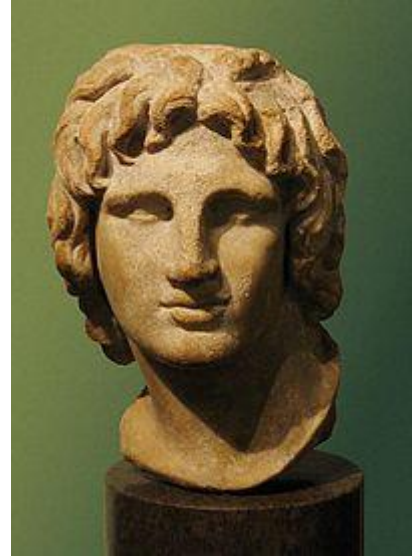
تولد و کودکی

اسکندر در ژوئیه^{۱۰} (تیر تا ۹ مرداد) ۳۵۶ ق.م و در شهر پلا به دنیا آمد. استاد او، ارسطو، فیلسوف معروف یونانی بود. اسکندر در زمان کودکی، اسبی بسیار پر قدرت و نترس به نام (بوسفال) را تربیت کرد که هیچ کس جرئت نداشت از آن سواری بگیرد. این اسب مشهور، اسکندر را تا هندوستان برد و در آنجا مرد.^[۵]

پیش از فتح

پدر اسکندر فیلیپ یا فیلیپوس که نخست شاه ملس‌ها بود، در جنگی که با یونان کرد پیروز گردید و پادشاه مقدونیه و تمام یونان شد. در این جنگ که در محل خرونه (Cheronee) روی داد دو سپاه به هم رسیدند و طلعه^{۱۱} صبح طرفین صف آراییی کردند. فیلیپ فرماندهی جناح راست را به پسرش اسکندر داد و معاونان ممتاز را خود را در کنار او جا داد. فرماندهی جناح چپ را هم خود به عهده گرفت. در این جنگ که طولانی بود تعداد زیادی از هر دو طرف کشته شدند و سرانجام پدر اسکندر در این نبرد پیروز شد. بعدها هنگامی که فیلیپ وارد نمایشگاهی جهت تماشای صورت دوازده الهه می‌شد و تمام انظار متوجه بود شخصی پوزانیاس (Pausanias) نام قمه‌ای به تن او فرو کرد و پادشاه افتاد و درگذشت. پس از مرگ فیلیپ اسکندر بر تخت سلطنت نشست.

جوانی اسکندر



فیلیپ دوم توجهی مخصوص به تربیت اسکندر داشت و با این مقصود فردی را با نام لئونیداس که از نزدیکان آلمپاس بود مسئول تربیت اسکندر کرد. فیلیپ در انتخاب پزشک و دایه اسکندر نیز تلاش کرد تا همه از خانواده‌های ممتاز و اشراف باشند، پس از رسیدن اسکندر به سن جوانی، فیلیپ به ارسطو، فیلسوف سرشناس یونان که در آن زمان به مکتب افلاطون می‌رفت، نامه‌ای نوشت. ارسطو سمت آموزگاری اسکندر را پذیرفت و مدتها بتعلیم و تربیت او پرداخت.^[۶]

حمله به امپراتوری پارس



مسیر حمله اسکندر به ایران

اسکندر در لشکر کشی‌های خود به آسیا، در زمان داریوش سوم به سرزمین امپراتوری پارس حمله کرد و سپاهیان ایران را شکست داد.

نخستین نبرد اسکندر و ایرانیان در بهار (۳۳۴ پ.م) در حوالی آسیای صغیر نبرد گرانیک یا گرانیکوس نامیده می‌شود. اسکندر از بغاز داردانل گذشته وارد آسیای صغیر شد. این نبرد در کنار رود گرانیک روی داد که به دریای مرمه می‌ریزد.

درگیری میان پارس و یونان سالیان سال ادامه داشت. نقطهٔ اوج این کشمکش‌ها را سیل رخدادهائی تشکیل می‌داد که حملهٔ اسکندر عامل و باعث آن‌ها بود. عصری که بدین ترتیب پایان می‌گرفت چیزی حدود سیصد سالی به درازا کشیده بود. [۱]

دومین نبرد اسکندر و ایرانیان در نبرد ایسوس، (۳۳۳ پ.م) اولین نبرد مستقیم اسکندر است با سپاه داریوش سوم. داریوش و اسکندر در نزدیکی شهر ایسوس با یکدیگر رو به رو شدند.

میان جهان باختر و جهان خاور در درازای تاریخ، نه نبردهای قدرت، نه درگیری‌های اعتقادی، نه رقابت هنرها و نه بگو مگوهای اندیشمندان هیچگاه گسسته نشده است. اوج این درگیری، که کهن‌ترین موضوع تاریخ را تشکیل می‌دهد، برخورد خصمانهٔ غرب با شرق در سال ۳۳۳ پیش از میلاد مسیح در نبرد «ایسوس» بود. پیروزی بنام غرب رقم خورد. پیامدهای آن فوق العاده بودند. [۲]

سومین نبرد اسکندر و ایرانیان در نبرد گوگمل، (۳۳۱ پ.م) دومین نبرد مستقیم اسکندر است با سپاه داریوش سوم در گوگمل واقع در نزدیکی ههول‌نر اربیل امروزی. بیشترین مقاومت‌ها را کوردهای برزینی در نبرد گوگمل انجام دادند.

پس از پیروزی «گوگمل» اسکندر از همان میدان نبرد، یک گردان سواره نظام تحت فرماندهی «فیلکسنوس» به «شوش» گسیل داشت با این امید که پیش از این که همه گنجینه‌ها منهدم، سوزانده، به یغما رفته یا به ایران شمالی منتقل شده باشند، شهر را اشغال کند. در رقابت با شایعه پیروزی عظیم، «فیلکسنوس» عازم جنوب شد. امید اسکندر بر آورده شد. پس از آن که داریوش در نتیجه دوبار گریختنش هم در نبرد «ایسوس» و هم «گوگمل» شکست خورد، ساتراپ‌ها، تا جایی که به چنگ فاتح افتاده بودند، دیگر نیازی نمی‌دیدند، برای این هخامنش فراری سرشکی فرو ریزند. یا شاید هم تنها یک قطره دیگر نثارش کرده باشند! اما در این وقت فرماندهان بزرگ شروع به سیاست ورزی کردند، سیاستی بزرگ. در موقعیت آنان، سخن رایج، کنار آمدن با فاتح بود. تدبیر دورنگرانه اسکندر در رفتار دوستانه اش با «میتراکس» ساتراپ که در زمان خود، شهر «سارد» را به او تسلیم کرده بود و پذیرفتنش به حلقه نزدیکان دربار پادشاهی، به بار نشست. ملائمت اسکندر نسبت به همه کسانی که در برابرش مقاومتی نشان نداده بودند، تسلیم ساتراپ‌ها را تسهیل کرد. «شوش» تحویل شد. در ماه نوامبر سال ۳۳۱، تقریباً چهار سال پس از عبور از «هلسپونتوس»، اسکندر وارد پایتخت امپراتوری پارس شد. [۳]

اسکندر با تصرف پارسه، یکی از پایتخت‌های هخامنشیان این سلسله ایرانی را برای همیشه نابود کرد. وی فرمان به آتش کشیدن پارسه را صادر کرد که برخی آن را برای تلافی به آتش کشیده شدن آتن به دست خشایارشا می‌دانند.

مرگ

اسکندر پس از فتح هند که تا رود هیفاز (بیس امروزی) پیشروی کرده بود به علت کمی قشون به ایران بازگشت و به فکر تسخیر عربستان افتاد. بنابراین به سمت بابل حرکت کرد ولی در آنجا به علت تبی که از باتلاق‌های بابل بر او مستولی شده بود در سن ۳۲ سالگی درگذشت. [۷]

۱. Alexander the Great ↑
۲. *Lessons from History's Undefeated Alexander the Great*. Yenne, W ↑
General .p Palmgrave McMillan, 2010. 244
۳. ↑ پلوتارک، اسکندر، بند ۲
۴. ↑ احمد وکیلی (در تاریخ مهر ۱۳۸۷). نگاهی به کارنامه‌ی به دروغ، پژوهش و نگارش پوران فرخزاد.
واژه. بازدید در تاریخ ۲۲ آوریل ۲۰۰۹.
۵. ↑ /دایره المعارف کودکان و نوجوانان / صفحه ۲۲ / چاپ هفتم / ویرایش : مهندس محمود سالک
۶. ↑ کنت کورث، کتاب ۱ بند ۲
۷. ↑ کتاب تاریخ ایران تألیف حسن پیرنیا (مشیر الدوله)